

Elucidating the Principle of Truth in Plato and Bach: A Comparative Analytical Study of Jonathan's Story and the Allegory of the Cave

Ali Asghar Jafari Valani

Faculty Member of Islamic Philosophy and Theology, Shahid Motahari University and
Higher School (Corresponding Author)

jafari_valani@yahoo.com

Fatemeh Amini Pooya

Master's student in Islamic Philosophy and Theology, University of Tehran
f.aminipouya@gmail.com

In philosophical thoughts and mystical schools, the symbolic expression of the pursuit of truth and epistemology has played a significant and influential role and has been highly regarded. This study aims to address the shared aspects and distinctions between Richard Bach's Jonathan Livingston Seagull and Plato's allegory of the cave in Book Seven of The Republic, highlighting that the importance of epistemology in philosophical and modern Western mystical thought encompasses both unified and distinctive elements. In this comparison, besides the commonalities and differences, the key points of the intellectual development of Bach and Plato and their perspectives on this matter are also discussed. Therefore, through a descriptive-analytical approach, this research seeks to clarify the principle of truth in the philosophical systems of both Plato and Bach by examining their respective intellectual frameworks. In fact, this study not only elucidates the intellectual roots of these two mystical-modern Western and ancient Greek philosophical systems but also expands the understanding and interpretation of these human intellectual foundations, thereby broadening the scope of those familiar with this discourse.

Keywords: Jonathan Livingston Seagull, Richard Bach, The Allegory of the Cave, Plato, Philosophy, Mysticism

تبیین اصل حقیقت در افلاطون و باخ (بررسی تحلیلی تطبیقی داستان جانانان و تمثیل غار)

علی اصغر جعفری ولنی

عضو هیئت علمی فلسفه و کلام اسلامی، مدرسه عالی و دانشگاه شهید مطهری (ره) (نویسنده مسئول)

jafari_valani@yahoo.com

فاطمه امینی پویا

دانشجو کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تهران

f.aminipouya@gmail.com

در تفکرات فلسفی و مکاتب عرفانی، بیان رمزگونه بحث از حقیقت یابی و معرفت شناسی، حضور مؤثر داشته و بسیار مورد توجه بوده است. این پژوهش قصد دارد با پرداختن به جنبه‌های اشتراکی و تمایزات داستان جانانان مرغ دریایی اثر ریچارد باخ و تمثیل غار افلاطون در کتاب هفتم جمهوری، به این نکته بپردازد که اهمیت معرفت شناسی در تفکرات فلسفی و عرفان مدرن غربی دارای جنبه‌های واحد و متمایز است. در این مقایسه، علاوه بر نکات اشتراکی و تمایزات، نکات مهم سیر فکری باخ و افلاطون و دیدگاه آنها در این باب نیز مطرح شده است. ازاینرو در این پژوهش با شیوه توصیفی - تحلیلی، سعی بر آن است که در قالب بررسی نظام فکری هر کدام از آنها، به تبیین اصل حقیقت در افلاطون و باخ بپردازد. درواقع با انجام پژوهش علاوه بر بیان ریشه‌های فکری دو نظام عرفانی مدرن غربی و فلسفی یونان باستان، شناخت و تأویل این ریشه‌های فکری بشری گسترش یافته و دامنه واقفان به این بحث را توسعه می‌بخشد.

واژگان کلیدی: جانانان مرغ دریایی، ریچارد باخ، تمثیل غار، افلاطون، فلسفه، عرفان

۱. مقدمه

در طول تاریخ بشر، نوشته‌ها و داستان‌های متعددی تالیف شده که مفاهیم مشترکی را در حوزه عرفانی و فلسفی بیان کرده‌اند؛ درواقع بسیاری از عناصر فکری بشر دارای مفاهیمی است که مؤلفه‌های مشترکی را همچون آزادی، حقیقت جویی و فهم معرفتی بیان می‌کنند. البته در برخی از این آثار، حتی ساختار بیانی نویسنده در توضیح این مفاهیم دارای نظم مشترکی است که درک آن می‌تواند در اتخاذ این امر مؤثر باشد که فهم چنین حقایقی در ساختار فکری انسان شبیه یکدیگر هستند. این شباهت‌ها گاهی در حوزه‌های عرفانی و فلسفی نیز مشاهده می‌شود.

در کتاب هفتم جمهوری افلاطون تمثیلی با عنوان تمثیل غار بیان شده است. این تمثیل از دید کلی دارای شباهت‌های فکری بسیاری با اثر ریچارد باخ است. کتاب جاناتان مرغ دریایی نوشته ریچارد باخ نویسنده آمریکایی متولد سال ۱۹۳۶ میلادی است. این اثر عرفانی مدرن که در سال ۱۹۷۰ میلادی به چاپ رسیده، یکی از پرمخاطب‌ترین رمان‌های کوتاه در سراسر دنیاست که داستانی تمثیلی را روایت می‌کند. در این اثر مفاهیمی اساسی مانند آزادی، رهایی، در جستجوی حقیقت بودن و معرفت شناسی تبیین می‌شود که در نوشته‌های متعددی از فیلسوفان و متفکران بزرگ از جمله آثار مرتبط با افلاطون نیز مورد بحث قرار می‌گیرند. از این رو به نظر می‌رسد که بیان نقاط اشتراک این دو اثر و بعضاً تفاوت‌های آن دو می‌تواند نقطه عطفی بین عرفان مدرن و فلسفه رئالیستی افلاطونی و تفکرات معرفت شناسی مبتنی بر مثل باشد. درواقع بیان چنین نقطه اشتراکات و افتراقاتی قادر است به اهمیت این اصل بیفزاید که ذات تفکر انسانی و مسیر آن دارای حقیقت واحدی بوده که می‌تواند در قالب بیان‌های متعدد همچون عرفان مدرن غربی و حتی عرفان‌های شرقی و مکاتب مختلف فلسفی تبیین شود.

پیشینه پژوهش

مقالات و پژوهش‌هایی در باب بیان اشتراکات و تمایزها بین آثار متفکران جهان اسلام و غرب با اثر ریچارد باخ، وجود دارد. مانند «تمثیل انسان کامل در داستان جانانان مرغ دریایی (اثر ریچارد باخ) با تکیه بر متون عرفانی» اثر ساره بیات، و یا «بررسی تطبیقی داستان جانانان مرغ دریایی و داستان مرغان در منطق الطیر بر مبنای نظریه انتخاب گلسر» اثر احمد تمیم‌داری، شیوا دولت‌آبادی و شهناز عبادتی. البته در نوشته‌های دیگر مقایسه‌های نزدیک‌تری به پژوهش حاضر شکل گرفته است. همانند «از منطق الطیر عطار تا جانانان مرغ دریایی ریچارد باخ» اثر فاطمه کوپا، بهجت السادات حجازی و صالحه غضنفری مقدم که در این مقاله به آرمان‌های مشترک فکری داستان‌ها و اسطوره‌ها پرداخته شده است. همچنین در اثری دیگر از نرگس محمدی بدر و صالحه غضنفری مقدم با عنوان «اسطوره سیمرغ عطار در آینه مرغ بزرگ باخ» نیز به این مسأله پرداخته شده است. علاوه بر این آثار پژوهشی، پادکست‌هایی در بن سازه‌های غربی نیز منتشر شده است که به این موضوع پرداخته‌اند؛ مانند پادکست (Spiritual BNR)، ۲۰۲۱ که در قسمت دوم آن به بررسی شباهت‌های معنوی این دو اثر از جمله خروج از تاریکی، مواجهه با نور (حقیقت)، بازگشت برای روشنگری دیگران و مقاومت دیگران در برابر تغییر توجه شده است. در مقالات تحلیلی آنلاین نیز مباحث یادشده به شکل مجمل بیان شده است. این تحلیل‌ها تأکید دارند که هر دو داستان، ساختاری تمثیلی و آموزنده دارند.

اما پژوهش پیش رو قصد دارد که به بررسی عناصر مشترک و تمایزات دو اثر تمثیل غار افلاطون و جانانان مرغ دریایی اثر ریچارد باخ بپردازد و تلاش بر این است که با بیان چنین مباحثی، به این اصل برسد که بسیاری از این عناصر در آثار متفکران مشترک بوده و تنها نوع بیان و زاویه دید و حتی تمثیل است که موجب تفاوت در آنها می‌شود. لذا به نظر می‌رسد تفاوت پژوهش حاضر با دیگر پژوهش‌ها و تحلیل‌های ارائه شده، در آن است که در مقالات مشابه پیشین، مشخصاً بخشی از تمثیل غار افلاطون نبوده، بلکه داستان‌های تمثیلی دیگری مورد تأکید قرار گرفته‌اند؛ حتی برخی توجه‌ها سمت نوع تمثیلی و جنبه ادبیاتی آنها بوده و در تحلیل‌های شنیداری نیز این موارد به طور کامل و دسته بندی شده ارائه نشده، بلکه تنها در سطح ارائه مطالبی با چهارچوب غیر علمی و صرفاً فرضیه‌ای بوده‌اند. اما این پژوهش

برخلاف پژوهشهای پیشین، مستقیماً با بررسی دقیق دو اثر یادشده به تطبیق آن دو می‌پردازد. درواقع با تأکید بر بیان نقاط اشتراک و اختلاف مباحث عرفانی مدرن و فلسفی در این دو اثر، درصدد است که عناصر محتوایی با ساختاری دقیق برای تفکر بشری پیشنهاد کند.

برای تحقق این هدف، در ابتدا توضیحی مختصر از دو اثر بیان می‌شود و بعد از بررسی نقاط مشترک و متمایز موجود در دو داستان، سرانجام مبتنی بر آن و با تعیین جایگاه این مفاهیم، هدف نهایی دو اثر مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

۲. تحلیل محتوایی دو داستان

۱-۲. تمثیل غار افلاطون (Allegory of the Cave):

افلاطون در کتاب «جمهوری» یک داستان تمثیلی را بیان می‌کند تا نشان دهد انسان‌ها چطور واقعیت را درک می‌کنند و چگونه می‌توانند از جهل به سوی شناخت حقیقی حرکت کنند. این داستان در جهان تمثیل و نوشته‌های نمادگرا، بسیار برجسته بوده و مفاهیم عمیقی را درون خود جای داده است. تمثیل به این شرح است که چند انسان از کودکی درون یک غار زنجیر شده‌اند؛ طوری که فقط روبروی خود را می‌بینند. در پشت سر آن‌ها آتشی روشن است و بین آتش و زندانی‌ها دیوار کوتاهی قرار دارد که آدم‌هایی پشت آن، اشیائی را حرکت می‌دهند. این اشیاء سایه‌هایی را به روی دیوار غار می‌اندازند و چون زندانی‌ها فقط آن سایه‌ها را می‌بینند گمان می‌کنند که آن سایه‌ها واقعیت هستند. حال با فرض آنکه یکی از زندانیان به اجبار زنجیرهایش دریده شده و آزاد شود و مآلاً به بیرون از غار هدایت شود، هنگام مواجهه ابتدایی با نور خورشید، کور می‌شود، چرا که به نور عادت ندارد. سپس به تدریج عادت کرده و خورشید را می‌بیند. وقتی واقعیت دنیای بیرون از غار را درک می‌کند، به غار برگشته تا دیگر زندانیان را هم به تلاش وادارد که آزاد شوند، ولی آنها حرف او را باور نکرده و حتی ممکن است او را تمسخر کنند و یا حتی او را بکشند، چرا که متفاوت از رفتار همیشگی آنها و باورهای دائمی آنها عمل کرده است (ر.ک، افلاطون، ۱۲۵۳: ۳۴۵-۳۴۶).

در این تمثیل، تلاش بر آن است که با استفاده از نمادها و مفاهیم تمثیلی، اصولی بیان شود. به‌عنوان مثال، غار که تاریکی در آن حکومت دارد، نماد دنیای جهل است؛ جایی که انسان فقط با

ظواهرها و توهمات زندگی می‌کند. سایه‌های ظاهر شده بر دیوار، نماد باورهای غلط یا ناقص از واقعیت بوده و آزادی از غار، نماد فرآیند آموزش و شناخت و همچنین تلاش برای کشف واقعیت است. علاوه بر این خورشید نماد حقیقت نهایی یا ایده‌ی «خیر» در فلسفه افلاطون، و بازگشت به غار نماد مسئولیت فیلسوف برای آگاهی‌بخشی است، حتی اگر با مخالفت روبرو شود.

البته در تمام این تمثیل، سیر داستانی طی می‌شود: مواجهه با امور ظاهری پیش رو، رهایی و آزادی، رسیدن به حقیقت واقعی و خیر اعلی، فهم حقیقت، بازگشت برای راهنمایی گروه و توجه به مسئولیت خود، و عدم پذیرش توسط گروه.

۲-۲. داستان جاناتان مرغ دریایی (Jonathan Livingston Seagull):

این داستان تمثیلی درباره مرغی دریایی به نام جاناتان لیوینگستون است که برخلاف دیگر مرغان دریایی، تنها به دنبال یافتن غذا نیست؛ او عاشق پرواز کردن است، البته نه برای رسیدن به جایی یا گرفتن غذا، بلکه برای خودِ فعل پرواز و برای آزادی و کمال. درواقع او عاشق آزادانه پرواز کردن و ماهر شدن در این زمینه است. ازاینرو مرغان دیگر فوج او را طرد می‌کنند؛ چون متفاوت است و قواعد گله را زیر پا می‌گذارد. اما جاناتان با پشتکار و تلاش بی سابقه به تمرین ادامه داده و مهارت‌های پرواز خود را کامل می‌کند. البته در این مسیر او سختی‌های بسیاری را تحمل کرده اما در نهایت به دنیایی دیگر (نمادین) می‌رود، جایی که مرغان دریایی همانند او جستجوگر، آزاد و مشتاق یادگیری پروازند. در آنجا جاناتان با کمک مرغانی مانند چیانگ (راهنما)، درک عمیق‌تری از آزادی، روح و کمال پیدا می‌کند. سپس تصمیم می‌گیرد به دنیای قبلی خود برگردد تا به مرغان دیگر یاد بدهد که می‌توانند فراتر از محدودیت‌ها بروند، اگر خودشان بخواهند. در نهایت می‌تواند در دنیای خود، شاگردانی را تربیت کند تا بعد از مرگ، شاگردان راه او را ادامه دهند. اما در فصل چهارم و پایانی کتاب، نویسنده به این امر پرداخته است که بعد از مرگ جاناتان، دیگر افراد گله تنها به دنبال مسائل غیر مهم مانند رنگ چشمان جاناتان و یا نوع بال‌های او هستند و دیگر به دغدغه اصلی او یعنی پرواز نمی‌پردازند. این امر به نوعی بیان نمادین تقدس‌گرایی افراطی بدون توجه به هدف‌هاست. نهایتاً مرغی دیگر به نام آنتونی کافر ظهور می‌یابد و درک می‌کند که این امور، فاقد اهمیت بوده و چون کسی پاسخگوی او

نیست، او از بی هدفی به پوچی می‌رسد و سرانجام تصمیم به خودکشی می‌گیرد. هنگام خودکشی، مرغی را در حال پرواز آزادانه و خوشحال می‌بیند. وقتی نامش را می‌پرسد، او خود را «جان» معرفی می‌کند؛ لذا متحول می‌شود (ر.ک، باخ، ۱۳۹۷: ۱۲ - ۱۲۰).

جاناناتان نماد انسان آرمان‌گراست که به دنبال رشد فردی، معنویت و آزادی است. البته داستان درعین اینکه از ظاهری ساده برخوردار است، اما درون‌مایه‌ای فلسفی، روان‌شناختی و عرفانی دارد و مفاهیمی مثل خودشناسی، رهایی از محدودیت‌ها، و تعالی روح در آن بسیار پررنگ است. در کل این داستان یک سیر خطی را دنبال می‌کند که به این صورت است: نارضایتی از وضع، تمرین و تلاش خلاف جهت فوج، طردشدن، رسیدن به سطوح بالا، آموزش دیدن، انتخاب برای بازگشت و راهنمایی دیگران، پذیرش توسط گروهی از فوج، تبدیل شدن به راهنمای اعظم.

۳. تحلیل تطبیقی دو داستان

با توجه به کلیت این دو اثر، می‌توان دریافت که نقاط اشتراک و نیز تمایزاتی بین این دو داستان به چشم می‌خورد؛ گرچه در نگاه اولیه به نظر می‌رسد هر دو اثر درصدد هستند به این اصل پردازند که برای دریافت حقیقت نیاز به طی مسیری است که خالی از مشکل و سختی نخواهد بود.

۳-۱. عناصر مشترک در دو اثر

در بررسی اولیه این طور به نظر می‌رسد که هر دو دارای نقاط اشتراکی هستند که می‌توان در قالب موارد زیر از آنها صحبت کرد:

الف) جهل به مثابه نقطه عزیمت: در تمثیل غار، زندانی مورد بحث (که در جست و جوی حقیقت است) در ابتدا، در غاری حضور دارد که نماد جهل است و در گروهی قرار دارد که جملگی آنها فهم اشتباهی از حقیقت داشته، به نحوی که سایه‌ها را با حقایق خارج از غار خلط کرده‌اند. درواقع سالک به نوعی در ابتدای مسیر درگیر یک امر اشتباه است (ر.ک، افلاطون، ۱۲۵۳: ۳۴۶). در داستان باخ نیز، این طور تصویر می‌شود که جاناناتان (که نماد سالک است)، در آغاز درک می‌کند که همه مرغان و البته خودش درگیر اموری سطحی مانند به دنبال غذا بودن، یا فریاد زدن

برای جلب توجه و دریافت غذا هستند. یا اینکه همه مرغان تلاش دارند که به امور شکار بپردازند و خود اصل مفهوم پرواز برای آنها اهمیتی ندارد (ر.ک، باخ، ۱۳۹۷: ۱۲-۱۳). از اینرو می‌توان گفت که در هردو داستان، شخص در ابتدای مسیر در جهلی به سر می‌برد و اطرافیان او نیز درگیر این جهل بسیط هستند.

ب) یافتن حقیقت در ادامه مسیر: در تمثیل غار، فردی که از زندان رها شده و حقیقت را یافته، گویی وارد دنیای جدیدی شده که این دنیا با غاری که قبلاً در آن حضور داشته، متفاوت است. البته حقیقت در آنجا برای او آشکار شده و بعد از رهایی از غار، توانسته آن نور (که نماد حقیقت در تمثیل غار است) را بیابد (ر.ک، افلاطون، ۱۲۵۳: ۳۴۷). در داستان باخ نیز، جانانان بعد از ورود به سطح بعدی (فضایی که آن را ابتدائاً بهشت خطاب می‌کرده)، درک می‌کند که مفهوم حقیقی همان پرواز بوده که در سطح قبلی مورد توجه نبوده است، بلکه تنها امور سطحی را حقیقت می‌پنداشتند (ر.ک، باخ، ۱۳۹۷: ۴۹). بهشت جدید جانانان، شبیه به همان دنیای بیرون از غار در تمثیل غار است و فهم زندانی آزاد شده و جانانان در آن دنیا نشان می‌دهد که دنیای قبلی (غار و یا زندگی در سطح دریا در کنار فوج)، جهلی بیش نبوده است.

ج) اقدام به بازگشت به قصد کمک به دیگران برای کشف حقیقت: در تمثیل غار، زندانی آزاد شده پس از رویارویی با حقیقت و درک نور، هنگامی که زندانیان قبلی و همبند خود را به یاد بیاورد که چگونه درگیر جهل خود هستند و حتی برخی از آنها در این جهل بسیار عمیق شده‌اند، بسیار رنج خواهد کشید و آزار خواهد دید. لذا قصد می‌کند که به بند خود بازگردد و دیگران را نیز مانند خود با حقیقت روبرو کند (ر.ک، افلاطون، ۱۲۵۳: ۳۴۹).

«گفتم: و چون به یاد بیاورد که در میان زندانیان، آن که تیزبین تر از همه بود و سایه‌ها را بهتر از دیگران تشخیص می‌داد چگونه مورد ستایش و تشویق قرار می‌گرفت، و چگونه آنان که حافظه‌ای قوی داشتند و می‌توانستند پیش‌بینی کنند کدام سایه اول خواهد رسید و کدام بعد از آن، و کدام سایه‌ها با هم پدیدار خواهند شد، به پیشگویی مشهور می‌شدند و پاداشی کلان دریافت می‌کردند، آیا گمان می‌کنی باز به حال آنها غبطه خواهد خورد

و به کسانی که در میان زندانیان محترم‌تر و مقتدرتر از دیگران رشک خواهد برد یا به قول هومر مزدوری در مزرعه دهقان، تنگدستی را بر آن زندگی و بر آن پندارهای واهی ترجیح خواهد داد؟ گفت: گمان می‌کنم تحمل هر رنجی را بهتر از آن زندگی خواهد دانست» (افلاطون، ۱۲۵۳: ۳۴۹).

در داستان باخ نیز، جانانان پس از کشف بهشت خود، که منشأ آن خود اوست، درمی‌یابد که گرچه می‌تواند به مسیر کمال ادامه داده و به مراتب بالاتر برسد؛ اما ترجیح می‌دهد که در مسیر بازگشت، آموزش فوج را انتخاب کند؛ چرا که این امر برای او نسبت به عروج به سطوح بالایی درونی دغدغه بزرگتری محسوب می‌شود. درواقع در مقایسه خود با چیانگ (راهنمای او در جهان بالایی) درمی‌یابد برای آنکه دیگران نیز حقیقت درونی خود را بفهمند، باید آنان که به حقیقت دست یافته اند برگردند و به دیگران کمک کنند؛ هرچند که دشوار باشد (ر.ک، باخ، ۱۳۹۷: ۶۴-۶۵).

«گفت: جان، تو یک بار رانده شده‌ای. حالا چگونه باور می‌کنی که یکی از پرنده‌های زمینی حرف تو را بپذیرد؟ ... پرنده‌های سرزمین تو بر زمین ایستاده‌اند. آوا سر داده‌اند و با یکدیگر می‌ستیزند. آنها هزاران کیلومتر از بهشت دورند و تو می‌گویی که می‌خواهی بهشت را از جایی که ایستاده‌اند به آنها بنمایی؟ جان! آنها نمی‌توانند حتی نوک بال‌های خود را ببینند. اینجا بمان! به مرغ‌های تازه از راه رسیده کمک کن؛ آنهایی که توانایی درک حرف‌های تو را دارند. لحظه‌ای آرام ماند و سپس گفت: اگر چیانگ به جهان‌های دور و دیرین خود بازگشته بود، چه می‌شد؟» (باخ، ۱۳۹۷: ۶۴-۶۵)

ازاینرو پس از دریافت حقیقت در هر دو داستان، بازگشت و یاری آنان که در گمراهی و تاریکی باقی مانده‌اند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار خواهد بود.

د) جایگاه نور به عنوان نماد حقیقت: در تمثیل غار و نوشته باخ، نور و رویارویی با آن به نوعی نمادی برای درک حقیقت مطرح شده است؛ لذا به نظر می‌رسد مشاهده نور در هر دو، نمادی از شروع فهم حقیقت و خروج از مرتبه قبلی است. به عنوان مثال در تمثیل غار، زندانی آزاد شده هنگام خروج از غار، در هنگام مواجهه با خورشید چشمان او خیره مانده و نمی‌تواند چیزی غیر از آفتاب

را ببیند، اما به تدریج و بعد از آنکه چشمان او به نور خورشید عادت کرد، می‌تواند حقایق را درک کند (ر.ک، افلاطون، ۱۲۵۳: ۳۴۷-۳۴۸).

این مفهوم در جاناناتان نیز به نوع دیگری ذکر شده است. او وقتی در جهان بعدی حضور می‌یابد، درک می‌کند که مرغان و حقایق آن عالم همچون ستارگانی می‌درخشند و سرشار از نورانیت هستند. حتی جسم خود او نیز کاملاً دچار تغییر شده و نورانی است؛ گویی حقایقی که در آن عالم است، جملگی بهره‌ای از نور برده‌اند. این جایگاه نور برای ظهور حقایق در عالمی که برای او شبیه به بهشت است، بسیار حائز اهمیت است (ر.ک، باخ، ۱۳۹۷: ۴۹-۵۰).

«حالا پرهایش روشن و سفید و نورانی می‌درخشیدند، بالهایش هموار بودند و بی‌خداشه؛

مثل ورقه‌هایی از نقره جلاخورده و نورانی.» (باخ، ۱۳۹۷: ۴۹-۵۰)

می‌توان استنباط کرد که «نور» در این دو داستان جایگاه ویژه‌ای دارد؛ به این معنا که هر جا توضیحی از بیان حقیقت باشد، نور نیز در مقابل ظلمت بیان می‌شود. البته این مفهوم در بسیاری از داستان‌ها در حوزه معرفت‌شناسی و حتی در مکاتب فکری شرقی نیز بیان شده است؛ اما این بحث در فلسفه اسلامی بسیار عمیق‌تر و با توجه ویژه‌تری تقریر شده است. به عنوان نمونه سهروردی در مکتب اشراق، در آغاز نظام فلسفی خود می‌نویسد: «هستی چیزی جز نور نیست؛ هر چه وجود دارد، جلوه‌ای از نور است؛ گاه غلیظ (مادی)، گاه رقیق (مادون)». در تقریرهای دیگر، از نور به عنوان «ظاهر بند/ته و مظهر لغیره» یاد شده است؛ به این معنا که خودش در ذات خود حقیقتی ظاهر است و دیگر حقایق نیز به واسطه آن ظاهر می‌شوند. (ر.ک، سهروردی، ۱۳۶۶: ۲۲-۲۵).

۲-۳. مؤلفه‌های متمایز بین دو اثر

الف) عناصر فلسفی در مقابل شاخصه‌های عرفانی: در تمثیل غار افلاطون ویژگی‌هایی فلسفی به چشم می‌خورد که قابل بررسی است. نکته اول، دوگانه انگاری میان جهان محسوس و سایه‌ای از جهان ایده‌هاست و به نوعی واقعیت حقیقی فراتر از این دنیا است که خارج از دنیای سایه‌ها قرار دارد. دیدگاهی که هستی‌شناسی را مبتنی بر فهم دقیق معرفت‌شناسی می‌داند و اساس آن نوع بینش

معرفت شناسی اوست که بر پایه دیدگاه مثل است؛ این که حقایق کلی، مثل هستند و این جهان محسوس شبیه به سایه آنهاست.

در تمثیل غار و دیدگاه افلاطون، هدف نهایی، بازگشت روح به عالم مثل، شناخت حقیقت و درک ایده خیر است و این نوع معرفت شناسی است که حائز اهمیت است. اما در داستان جاناناتان که نماینده عرفان مدرن غربی است، تأکید بر خودتحقق بخشی و آزادی فردی است. به این منظور که انسان می تواند مرزهای طبیعت و محدودیت ها را بشکند. از طرفی درون گرایی معنوی و شناخت از طریق تجربه مستقیم و شهود درونی (شبیه عرفان) است که می تواند سرمنشأ درک حقایق باشد: «او دیگر خود را تنها از استخوان و پر نمی دانست، بلکه تجسم کاملی از آزادی و پرواز

بود؛ بی هیچ محدودیتی.» (باخ، ۱۳۹۷: ۶۷)

این جمله نمایانگر نقطه ای کلیدی در تحول درونی جاناناتان است. او از محدودیت های جسمانی (پر، بال، استخوان) عبور کرده و به شناخت شهودی از حقیقت خود دست پیدا می کند. جاناناتان این شناخت را نه از معلم بیرونی یا استدلال عقلانی، بلکه از درک مستقیم و شهودی درونی به دست می آورد. در بخش دیگر از نوعی وحدت وجودی صحبت به میان می آید که در آموزه های بودیسم و عرفان شرقی نیز بیان می شود، همچون:

«تمام تن شما از نوک این بال تا نوک آن بال، چیزی بیش از اندیشه شما در نمایی که

می توانید آن را ببینید نخواهد بود» (باخ، ۱۳۹۷: ۸۱)

درواقع رگه هایی از خودباوری در این بیان کلاسیک به چشم می خورد و مبین این حقیقت است که اصل بر درون انسان و شناخت درونی فرد بوده که با تلاش می تواند به آن دست یابد و اگر صحبتی هم از عوالم دیگر باشد باز مبتنی بر درک خود شخص است و مبدأ آن همان است، نه عقل یا حسی که کاشف از واقعیتهای باشد. ازاینرو مانند داستان افلاطون نیست که خود فرد مبتنی بر نظام هستی شناسی خاص، آنچنان اهمیتی نداشته باشد و حتی با زور هم بتوان او را مجبور به درک حقیقت کرد.

علاوه بر این در داستان جانانان جامعه برای او بسیار بازدارنده است؛ یعنی در ابتدای مسیر سختی‌های بسیاری را باید متحمل شود تا مسیر خود را ادامه دهد. اما در تمثیل غار، این محدودیت نه تنها در جامعه وجود دارد، بلکه اصل آن در ذهن خود فرد بوده که حاضر به تغییر نیست؛ یعنی تلاش بر آن دارد که در مکان فعلی خود بدون تغییر باقی بماند:

«گفتم: ولی اگر کسی دست او را بگیرد و به زور از راه سر بالا و ناهموار به بیرون غار بکشد و به روشنایی آفتاب برساند، تردیدی نیست که به رنج خواهد افتاد و خشمگین خواهد شد و خواهد کوشید خود را از دست آن کس برهاند.» (افلاطون، ۱۲۵۳: ۳۴۷).

ویژگی	تمثیل غار افلاطون	جانانان مرغ دریایی باخ
جهان بینی	دوگانه انگار (عالم مثل و محسوسات)	یگانه انگار و مبتنی بر تجربه شهودی
مسیر شناخت	عقل و تأمل فلسفی	شهود، تجربه شخصی
هدف نهایی	ادراک حقیقت کلی	رهایی شخصی و خودتحقق بخشی
تأثیر پذیری	سنت یونان باستان	عرفان شرقی، اگزیستانسیالیسم
ماهیت رهایی	رهایی از جهل از طریق فلسفه	رهایی از محدودیت‌های ذهنی از طریق تلاش و تجربه

ب) **ساختاری تمثیلی در مقابل فضای داستانی:** یکی از تفاوت‌های بنیادین میان جانانان و تمثیل غار، در نوع روایت و جایگاه آن‌ها در سنت‌های فکری است. تمثیل غار بخشی از اثر فلسفی کلاسیک افلاطون، یعنی «جمهوری» است و ساختاری تمثیلی، دیالوگ‌محور و عقل‌گرایانه دارد و هدف آن انتقال مفاهیم متافیزیکی و معرفت‌شناختی چون حقیقت، ادراک، و نسبت میان جهان محسوس و عالم معقول است. این تمثیل در خدمت نظام فلسفی است که افلاطون بنا نهاده و در آن، فلسفه ابزاری برای نجات انسان از جهل و رهایی روح از اسارت پنداشته می‌شود.

در مقابل، جانانان مرغ دریایی، داستانی مدرن با زبان استعاره‌ای، اما در قالبی داستانی-ادبی است که به جای استدلال‌های عقلانی، بر تجربه‌های شهودی، خودشناسی، و سلوک شخصی تأکید دارد.

درواقع این اثر در سنت عرفان مدرن غربی قرار می‌گیرد و نوعی معنویت فردی با ترکیبی از آموزه‌های عرفان شرقی، روان‌شناسی انسان‌گرا، و گرایش‌های اگزیستانسیالیستی را در خود دارد. ازاینرو می‌توان گفت که اگر تمثیل غار مخاطب را به تأمل عقلانی فرامی‌خواند، جاناناتان مخاطب را به درک شهودی از توان بالقوه انسان دعوت خواهد کرد.

ج) تفاوت نگاه به جامعه: نگاه افلاطون به جامعه در تمثیل غار، نگاهی پدرسالارانه، آموزگارمحور و نجات‌بخش است. درواقع جامعه فضایی است که انسان‌ها در آن به دلیل جهل و عادت‌های فکری محدودکننده، اسیر توهمات (سایه‌ها) هستند؛ اما فیلسوف، پس از رهایی از غار، وظیفه دارد به درون غار بازگردد و دیگران را نیز به سوی حقیقت راهنمایی کند. از این منظر، جامعه با وجود جهلش، قابل نجات است و فیلسوف نسبت به آن مسئولیت دارد. ازاینرو نوعی نگاهی منفی و بدبینانه نسبت به جامعه وجود دارد که در شرایطی غلط گرفتار است و برای رها کردن آن از این زنجیر باید تلاش کرد. البته همین تلاش هم خالی از مشکلات نخواهد بود.

در مقابل، ریچارد باخ در جاناناتان مرغ دریایی نگاهی فردگرایانه و گاه منتقدانه به جامعه دارد. درواقع جامعه مرغان دریایی در این داستان، نماد محافظه‌کاری، ترس از تغییر و مخالفت با آزادی فردی است. ازاینرو جاناناتان نه تنها از جامعه طرد می‌شود، بلکه رهایی و رشد واقعی را در گسستن از آن و سفر درونی می‌یابد. لذا می‌توان گفت که در جهان‌بینی باخ، تحول معنوی و خودشناسی از مسیر فردیت و دوری از هنجارهای اجتماعی امکان‌پذیر است، نه از طریق بازگشت برای نجات دیگران.

بنابراین، اگر جامعه در اندیشه افلاطون موضوع «هدایت» است، در نگاه باخ موضوع «رهایی از قیدها» خواهد بود. در توضیحی دقیق‌تر، افلاطون جامعه را به سبب جهل و توهم، محدودکننده می‌داند؛ اما با اتکاء به عقل و هدایت فیلسوف، به امکان اصلاح آن امید دارد. درمقابل، باخ جامعه را منبع محافظه‌کاری و مانع رشد می‌داند و راه رهایی را نه در اصلاح جمع، بلکه در گسستن از آن و حرکت به سوی خودتحقق‌بخشی فردی می‌بیند. هرچند که در نهایت بازگشت به جامعه برای هدایت، پس از رسیدن به حقیقت فردی، امری ستودنی تلقی می‌شود.

د) جایگاه متمایز مرشد: در تمثیل غار افلاطون، مرشد یا فیلسوف کسی است که با زحمت از تاریکی جهل بیرون آمده و نور حقیقت (خورشید) را دیده است. او نه تنها به معرفت رسیده، بلکه وظیفه دارد به درون غار بازگردد و دیگران را نیز به سمت رهایی راهنمایی کند. در این روایت، مرشد فعال، مسئول و واسطه حقیقت است و بدون حضور او، اسیران در غار باقی می‌مانند. لذا نقش مرشد در اندیشه افلاطون، ضروری و نجات‌بخش است.

در مقابل، در جاناناتان مرغ دریایی، مرشدانی مانند چیانگ یا سالیوان حضور دارند که وظیفه آنها نه هدایت مستقیم، بلکه برانگیختن شهود درونی جاناناتان است. مرشد در این جا، نه منبع حقیقت، بلکه مشوقی است که به شاگرد کمک می‌کند تا حقیقت را از درون خود کشف کند. درواقع جاناناتان خودش باید پرواز را تجربه کرده و بفهمد که «بدن چیزی جز اندیشه نیست». بنابراین، مرشد در روایت باخ، همراه و الهام‌بخش است، نه نجات‌بخش؛ و شاگرد می‌تواند و باید از او فراتر رود. البته این تمایز، از همان تفاوت دیدگاه فلسفی افلاطون با دیدگاه فردگرایانه و اهمیت تجربه شخصی در داستان جاناناتان ناشی می‌شود.

ویژگی	تمثیل غار افلاطون	جاناناتان مرغ دریایی باخ
نوع مرشد	نجات‌بخش، واسطه حقیقت	مشوق، تسهیل‌گر درونی
نقش	بازگشت به جامعه برای هدایت	تشویق به پرواز فردی و تجربه
رابطه با شاگرد	آموزگار	همراه

۴. تحلیل نهایی و نتیجه‌گیری

تمثیل غار منتسب به افلاطون در کتاب هفتم جمهوری، غاری را روایت می‌کند که جمعی زندانی در آن حضور دارند و در پشت سر آنها و البته خارج از غار، افرادی از روبروی نور عبور می‌کنند که سایه آنها بر دیوار غار نقش بسته، و زندانیان آن سایه‌ها را واقعی می‌پندارند. زندانی اگر از غار خارج شود، با حقیقت روبرو شده و درک می‌کند که در جهل بوده است. درمقابل داستان جاناناتان، نوشته ریچارد باخ، داستان مرغ دریایی را روایت می‌کند که می‌خواهد پرواز را به طور کامل بیاموزد و چون به امور عادی مرغان کم توجهی می‌کند از فوج و رسته خود طرد شده و به عوالم اعلی صعود می‌کند و درمی‌یابد که حقیقتی ورای فوج وجود دارد.

در مقایسه این دو داستان، وجه تمایزها و اشتراکاتی به چشم می‌خورد. از جمله اشتراکات، اینکه هردو در ابتدای مسیر جاهل بوده، اما در ادامه حقیقت را می‌یابند. پس از یافتن حقیقت تلاش می‌کنند که به گروه خود برگردند. البته نور در هردو داستان، نمادی از حقیقت یابی است. درواقع می‌توان استنباط کرد که هم داستان جاناناتان مرغ دریایی باخ و هم تمثیل غار افلاطون سعی دارند مسیری را نشان دهند که در نهایت به حقیقت و معرفت می‌انجامد. همچنین بر این نکته تأکید می‌کنند که رسیدن به حقیقت و معرفت نهایی نیازمند تحمل تلاش و سختی است.

از وجه تمایز این دو داستان می‌توان به امور زیر اشاره کرد: رویکرد فلسفی در تمثیل غار و عرفان مدرن غربی در داستان جاناناتان، اهمیت خود سالک و شخص در داستان باخ و توجه به واقعیت بیرونی و حقیقت کلی در داستان افلاطون، فضای تمثیلی در افلاطون و ساختار داستانی و روایتی در داستان باخ، نوع نگاه متفاوت به جامعه در تفکر افلاطون و باخ، و اهمیت حضور مرشد در هر کدام و جایگاهی که راهنما دارد.

علاوه بر این هردو شخصیت (جاناناتان و زندانی آزاد شده)، نمادی از سالک مسیر حقیقت هستند؛ با این تفاوت که یکی با شوق و انگیزه درونی خود به این سمت حرکت دارد و دیگری به کمک مرشدی که او را در مسیر سخت حقیقت همراهی کند و واسطه دریافت حق باشد.

همچنین هدف درک حقیقت و خود حقیقت در هر کدام از این دو داستان با یکدیگر متفاوت است. هدف و غایت حقیقت یابی در تمثیل غار، رسیدن به کلی اعلی و حقیقت مثل است و تلاش بر آن دارد که این مسئله را، با جنبه‌ای اویژکتیو و عینی بیان کند؛ به این معنا که حقیقت نهایی همان کلی‌هایی هستند که در عالم مثل قرار دارند و امری عینی و خارج از درون سالک است. ولی در جاناناتان، این حقیقت یابی از درون خود فرد آغاز می‌شود که یک امر سوژکتیو و قائم به سالک بوده و قابل انطباق با نظریه‌ها و فرضیه‌های اگزیستانسیالیسم است. البته این تفاوت هدف در هردو، برگرفته از دیدگاه متفاوت افلاطون و ریچارد باخ است که موجب تمایز در نظام ساختاری نوشته‌های آن‌ها می‌شود. اما در نهایت، هردو قصد دارند که سالک برای فهم حقیقت نیازمند رهایی از برخی بندها و زنجیرها است؛ گرچه حقیقت مدنظر، امری بیرونی و عینی و یا امری درونی و ذهنی باشد.

منابع

- افلاطون (۱۲۵۳). *جمهوری افلاطون*، ترجمه: لطفی، محمدحسن، تهران: خوشه.
- باخ، ریچارد (۱۳۹۷). *جاناناتان مرغ دریایی*، ترجمه: ریاحی، هرمز و فرشته مولوی. تهران: امیرکبیر.
- تویت، ساره (۱۴۰۰). *تمثیل انسان کامل در داستان جاناناتان مرغ دریایی*. (اثر ریچارد باخ) با تکیه بر متون عرفانی. *نشر تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی*، دوره ۱۳، (شماره ۴۷)، صص ۳۸-۱۷.
- تمیم داری، احمد، دولت آبادی، شیوا، عبادتی، شهناز (۱۳۹۸). «بررسی تطبیقی داستان جاناناتان مرغ دریایی و داستان مرغان در منطق الطیر بر مبنای نظریه انتخاب گلسر». *نشر متن پژوهی ادبی*، شماره ۸۱، صص ۳۸-۷.
- سهروردی، شهاب الدین یحیی (۱۳۶۶). *حکمه الاشراق*، چاپ دوم. ترجمه و شرح: سجادی، سیدجعفر. تهران: دانشگاه تهران.
- کوپا، فاطمه؛ حجازی، بهجت‌السادات و صالحه غضنفری مقدم (۱۳۸۹). «از منطق الطیر عطار تا جاناناتان مرغ دریایی ریچارد باخ». *نشر جستارهای ادبی*، سال چهل و سوم، شماره ۱۷۰.
- محمدی بدر، نورگس، غضنفری مقدم، صالحه (۱۳۹۱). *اسطوره سیمرغ عطار در آینه مرغ بزرگ باخ*. *نشر ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی*، شماره ۲۷.

Jill Domingue, *Spiritual BNR* (2021). (Episode 2: Allegory of the Cave and Jonathan Livingston Seagull).